

راپورت ما

«کتابخانه تحسین ثقفی اعزاز»

بنمانند مردم از بدو نیک و ز بدو نیک و استان ماند

[راپورت مجلس]



وزارت نظمیة

بتاریخ ۲۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۴

از بعد از ظهر تا دو ساعت بغروب مانده در مجلس اتفافی که قابل اهمیت باشد نبود. بعد از خوردن ناهار در تالار شمالی عمارت بهارستان جمعیت پر بود و در تالار جنوبی هم قدری جمعیت بود در اطراف و کلام متفرقه را راه نمیدادند.

در تالار شمالی که پر از جمعیت بود سید ابوالسادات رقعۀ ازسید جمال قرائت کرد بدین مضمون که «میرزا عبدالله فرستادۀ جناب عالی را ملاقات کردم اینکه مرا احضار بمجلس فرموده بودید اطاعت دارم، از عوض یا از سرخواهم آمد، ولی حالیه را چند نفر مهمان عزیز دارم اگر لازم است اطلاع بدهید عصر حاضر شوم، عجالۀ شامم باید دست از آن کلمۀ مقدسه بردارید.»

آقا سید رفیع نام برخاست قدری بیانات که اسباب ترغیب و تحریص مردم بود نمود. گاهی میگفت بگوئید مشروط میخواهیم. گاهی میگفت قوام الملک را صدو پنجاه هزار تومان گرفته اند خودش را پیشکار، و یک پسرش را بیگلری یکی، و دیگری را فلان شغل داده اند، و باو گفته اند یک عده سوار از قشائی بفرستد طهران. ابوالسادات مدعی او شد که خیر، شما اطلاع از وضع فارس ندارید من اطلاع کامل دارم و آنجا بوده ام. قشائی تمکین و اطاعت از قوام ندارند. خیلی هرج و مرج بود و هر کس بخیال خود یک مقترضه میگفت. شخص عوامی نطق میکرد که رای من این است صدراعظم همراهی ندارد باین دلیل که اگر همراهی داشت بغنا کیای مبارک عرض میکرد که باید کار این ملت را درست و آسوده کرد. اگر دفعۀ اول قبول نمی فرمودند چند روز تمارض میکرد و در خانه می نشست لابد آنوقت قبول می شد و ما آسوده می شدیم. این اطلاعات تا دو ساعتی بغروب مانده است. یک شخص پیرمرد خیلی عوام پریشانی برخاست و این نطق را کرد که، ایها الناس بیسائید

هر چه ما میخواهیم بنویسیم، شاهم هر چه میخواهد بنویسند، می فرستیم خدمت آقای شاهزاده عبدالعظیم؛ هر طور آقای شاهزاده عبدالعظیم جواب نوشتند همان طور رفتار کنیم. مراهم اینجا حبس کنید اگر جواب نیامد هر بلائی میخواهید بسر من بیاورید. مردم گفتند پیره مرد حالا ساکت شو. او گفت معلوم میشود شاهم به آقای شاهزاده عبدالعظیم هم اعتقاد ندارد.

[تبعانی سعدالدوله و هو سمیو نوز]

راپورت یوم ۴شنبه ۲۲ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۲۴

امروز صبح چند نفر دربخانه حاجی سیدعلی اکبر مجتهد مرحوم صحبت میکردند. یکی از آنها گفت از قراریکه شنیده‌ام چند نفر ازو کلاهی مجلس هستند که بحرمانه شبها در منزل سعدالدوله اجلاس دارند، و مشورت میکنند، و متفقدند، و پول از بعضی رجال و اعیان می گیرند، و در مجلس از بابات آنها صحبت میکنند از قبیل سپهدار، قوام الدوله، و غیره. سعدالدوله، و معین‌التجار بوشهری، و وثوق الدوله، و مخبر‌الملک پول میدهند. از جمله دیروز آدم سعدالدوله برای من تعریف کرد که پریشب آقا میگفت که من تا بدر مسیونوز را نسوزانم دست برنمی‌دارم. برای اینکه شاه وقتیکه آمده بود کرج، با چند نفر دیگر از محارم خودش گفته بود که من میدانم تمام این اغتشاش و مجلس بازی را سعدالدوله فراهم آورده است. اگر بهتران رسیدم گوش او را با قلمتراش خودم میبرم، و منم میدانم که عاقبة الامر پدر مرا درخواهند آورد، اما تا ز دست اول بدر مسیونوز را می‌سوزانم بعد یا خودم را هلاک میکنم یا شبانه نصف شب قرار کرده بخارجه میروم. این مسیو نوز پدر سوخته را من آوردم، و من معرفی او را کردم، و من او را سرکار آوردم، ولی بامن شرط کرده است که هر چه مداخل بکنند چیزی هم بمن بدهد، اما این پدر سوخته ابداً در این مدت یکشاهی بمن فائده ن داده است، و هر چه مداخل کرده است با عین الدوله تقسیم کرده است اول پدر مسیو نوز را می‌سوزانم و بعد از دو کار یک برای خودم میکنم.

بعد آنها گفتند برادر من این حرفها تیکه ما از مردم بشنویم برای ما چه فائده دارد، نه نان، میشود، نه گوشت. حضرات آمایان و اعیان هر چه بلا بسر هم دیگر بیاورند مسئله نیست، و در هر صورت محتاج نیستند که شب بروند نیم من نان بگیرند، اولاً بهزار مرارت قرض و قوله بکنند و آنوقت نان تلخ بخورند آنها هم گیر نیاید. حضرات علماء هر شب بلوشان راه، اعیان هم همینطور، دیگر چه خبر از من تو دارند که شب نان میخوریم یا کاه میخوریم. گوشت چارکی دوهزار بیدانمیشود، نان هم که از زور تلخی نمیشود خورد. این آقایان فلان فلان شده حالا دیگر چه خیال دارند. عجالة قاضی‌ها سلطان شده‌اند. عزیز من مملکت سلطان می‌خواهد، سلطان اجزا میخواهد. ماها شب و روز عقب آقایان را گرفته‌ایم از یک لقمه نان فقیری خودمان باز مانده‌ایم. من بچه چیز برای تو قسم بخورم که اغلب این نوکر باب شب گرسنه می‌خواهند. مگر یادت رفته آنوقتی که توی مسجد جمه آقایان و مردم نشسته بودند یک دفعه شیور خبردار کشیدند، مردم گمان کردند که می‌خواهند آنها را بگیرند، تمام فرار کردند. بعد معلوم شد که نایب السلطنه می‌خواهد بیاید. خدا صاحب ولایت را برساند مردم آسوده شوند. چاکر نشناختم آنها کی بودند.

عرض دیگر تقریباً دو ساعت بظهر مانده حضرت والا نایب السلطنه آمد برود دربار از بیابان. عمید السلطنه سردار طالش از دربار از جای دیگر می‌آمد. برخورد شد. آقا نالسه که را فرمود نگه

داشتند. نزدیک اداره عبدالسلطنه را صدا کردند. عبدالسلطنه بیاده شد. تقریباً نیم ساعت با هم حرف میزدند. حاجی دبیرالدوله و مجدالدوله هم توی درشکه عقب کالسکه سوار بودند. محض خاطر مبارك عرض شد. چاکر عباسقلی

[تقسیم گو سفند]

راپورت فی یکشنبه ۱۸ شهر شعبان ۱۳۲۴

دیشب نیم ساعت از شب گذشته جناب وزیر دربار سوار اسب از طرف تکیه دباغ خانه آمد منزل جناب آقا سید محمد، و چند پاکت هم بعنوان وعده گرفتن آورده بود بجهت آقایان که میبند تخت مرمر. و امروز صبح چاکر رفته منزل آقای آقا سید محمد، دیدم بیرونی نشسته است و پاکت های دیشب را تقسیم می کند بشرح ذیل، یکی جناب آقا سید احمد، یکی جناب حاجی شیخ فضل الله، یکی جناب صدرالعدکما، یکی جناب آقا سید عبدالله، یکی آقا شیخ عبد النبی، یکی حاج سید علی پسر مرحوم آقا میرمحمد علی، یکی پاچنار آقای آقا سید حسین قمی، یکی آقا سید محمد تقی کاشی دم امامزاده سید ناصرالدین.

بعد از تقسیم این نه طغرا پاکت جناب حاجی میرزا لطف الله واعظ آمدند منزل آقا. بعد از صحبت ها خود آقا از طرف خودش يك رقمه دعوت هم دادند بحاجی میرزا لطف الله.

بعد ده رأس گوسفند آوردند خدمت آقا. يك رأس گوسفند ها را داد بنو کر های خودش، و نه رأس دیگر را فرستادند بجهت مدرسه ها. اما این **گوسفند ها را حضرت والا نایب السلطنه داده بود.**

در این بین یوسف خان فراش خلوت همایونی پاکتی بجهت آقای آقا سید احمد آورد. **پولی در جوف پاکت بود** بجهت تقسیم بقرا مرحمت شده بود. محض اطلاع خاطر مبارك عرض شد. چاکر نایب علی

[تحریر يك علماء بروضه سمید جمال]

راپورت یوم دوشنبه ۲۴ شهر رمضان المبارك ۱۳۲۴

امروز در مسجد شاه جمعی از طلبه و سادات جمع شده بودند. داشتند مشورت می کردند که بروند در مسجد آ موسی بتحریر بعضی از آقایان آسید جمال واعظ را بکشند از منبر پائین، و مفتضح بکنندش، بجهت آنکه دیگر بالای منبر با آقایان بد نگوید. چاکر در کنار اینها ایستاده بودم، گوش به صحبت های اینها میدادم. بعد اینها که خیال حرکت را داشتند، که یکسیدی رسید باین اشخاص، ملتفت شد که اینها چه خیال دارند. بعد بدلیل و برهان این اشخاص را ازین خیال برگردانید.



عرض دیگر. چند نفر دیگر باهم صحبت می کردند که ازقراری که می گویند حضرت والا نیرالدوله حاکم شیراز شده. یکی دیگر گفت که جناب علامه الدوله هنوز سه ماه نشده چطور باین زودی مزول شد. بعد یکی دیگر گفت که پیش کش داده که او را حاکم کردند، والا بی جهت که او را حاکم نمی کنند، وانگهی این پولی که ازهر کدام حاکم می گیرند، او را می فرستند بحکومت. لابد آنهم لابد جای آن رایر بکنند، از کجا یرمیشود؟ باید از رعیت بیچاره بگیرد، همین طور

رفته رفته رعیت بی‌با می‌شود ، آنوقت دولت که این پول را که می‌گیرد بکی می‌دهد؟ بوزیر دربار که برود از جهت خودش عمارت بسازد . این آقایان هم هیچ بفکر نیستند ، همه‌اش را بفکر این هستند به بینند کجا يك اعیانی مرده که دست بیندازند روی مال او . بگویند ما وکیل ووصی هستیم که مال او را بخورند و بوراث او هم چیزی ندهند . آمدند این اسبابها را فراهم آوردند که چهار کاسب بیچاره را بی‌با کردند . رفت که خدا ان‌شاءالله پدراینهارا بسوزاند که این اشخاص هیچکدام همچو معلوم می‌شود مسلمانی ندارند ، وهر کدام هر یکی ازین اعیانها را پیش کشیدند از جهت دخل خودشان ، و متصل جیب اینهارا خالی می‌کنند .

بعد دیدند که چاکر ملتفت اینها هستم حرفش را نبریدند . محض اطلاع عرض شد .

چاکر اسمعیل

[تحریرك حلا بر ضد سید جمال واعظ*]

یوم جمعه ۲۸ شهر صفر المظفر ۱۳۳۵

در منزل آقا میرزا کوچک پسر آقای آقاسید عبدالله ، مجلس روضه ، جمعیت کثیری مرد وزن بودند . جماعت طلاب و سادات آنجا بودند ، از آقایان هم چند نفری بودند . يك اعلانی درآوردند توی طلاب بنا کردند بخواندن . می‌متصل میخواندند بدست دیگری میدادند ، نوشته بود دراعلان که ، این سید جمال بی‌دین اول مرتبه بایی است ، این شخص مأمور بدعوت است ، و این سید جمال کسی است که آقا نجفی از اصفهان او را بیرون کرد . ای مردم گوش بفرمای این بدبخت ندهید . ای مردم تمام شما بقول این یکتفر بایی بی‌دین لامذهب درجه رفیقید ، گرفتار شدید ، فرادست که اسیر خواهید شد . گمان نکنید که دولت مشروطه گردید کاری از پیش بردید . گمان نکنید که بادولت طرف شدید . ای بدبخت مردم چنین نیست ، ذلت خود را فراهم کردید ، اسیری خود را دنبال کردید . و در این اعلان خیلی بدگوئی از آقاسید جمال کرده است و بدست طلاب بود که میخواندند . و از جانب آسید عبدالله جماعتی از طلاب و سادات میخواستند که آسید جمال را از منبر پائین بکشند . ایوم اجماع کرده بودند که بریزند درخانه حاجی سید مهدی ، قریب پنجاه شصت نفر طلاب و سادات جمع شده بودند که بریزند بخانه حاجی سید مهدی او را پائین بکشند . دوفتر از این طلاب جلو آمدند که قاصد بودند . منتظر شدند آسید جمال نیامد به‌خانه حاجی سید مهدی . و فعلا خیال اغتشاش دارند و توی مردم همه افتاده است . و خود آسید جمال در هر کجا که منبر میرود بدگوئی از سید عبدالله می‌کند ، اسماً بدمیگوید بواسطه این که آسید عبدالله حکم کردند که بره کشی را

* از مطالعه این راپورتها ، بخوبی واضح میشود که سید جمال الدین واعظ سیدی نجیب ویا ذمه ویک رو و شجاع ویاك و راست و درست بوده است . هیچیک از مشروطه طلبان خلوص نیت و صدق عقیدت او را نداشته‌اند ، و هیچ کدام باندازه او مؤثر نبوده‌اند ، و هیچ يك بقدر او تحمل رنج و زحمت نکرده‌اند . این سید از جان گذشته يك تنه با همه مقامات از هر طبقه در افتاده است ، و فساد همگان را بی‌پروا گفته است ... بر منبر حرف‌هایی زده که هم اکنون باز گفتنش پشت شخص را می‌لرزاند ... بی‌جهت نیست که از پای ننسند تا او را اکشتند ، و اگر حمایت طبقات مختلفه مردم نبود زودتر بقتل می‌رسید . باستناد همین گزارشها درباره کسانی که نامشان مکرر برده شده بتفصیل عقاید خود را خواهیم نوشت ، و در آن جا سید جمال را بهتر خواهیم شناخت . رحمه الله علیه .

بکنند (؟) و پول گرفتند .

فرداهم طلاب و سادات در مسجد سیهسالار جمع میشوند و خیال دارند که آسید جمال را از منبر بزیر بکشند و اگر چنین بشود فتنه بزرگی خواهد شد زیرا خیلی مردم مرید آسید جمال هستند .
عبدالوهاب

[صدراعظم در مجلس]

یوم یکشنبه ۲۱ شهر ربیع المولود ۱۳۳۵

در منزل آقای صدر روانچی (؟) جماعتی بودند و صحبت از مجلس شورای ملی بود . تقریباً دو هزار جمعیت بودند و کلا و سایرین تماماً حاضر شدند . در این بین آقای نایب السلطنه و رئیس الوزراء که صدراعظم باشد تشریف آوردند در مجلس ، اینها تیکه بودند تمام بر جای خود نشسته بودند ابدأ حرکتی نکردند . صدراعظم و آقای نایب السلطنه آمدند و پهلوی آفا سید محمد نشستند قدری که مذاکرات شد و صدراعظم تبریک از مجلس گفتند .

در میان حضرات تماشاچی يك شیخی قرآنی روی دست حرکت کرد فریاد کرد باین قرآن ما نمیکذاشتیم که شما سلامت داخل این مجلس بشوید و بر گردید ، اما حال دیگر گذشتیم از کارهای گذشته شما . اما واقع ایران را تو بیاد دادی و ماها تمام هم قسم بودیم که باین شش لول خلاص کنیم شما را . اما از کار گذشته شما گذشتیم . اگر بشنویم یا بفهمیم يك کلام یا يك قدم کار بیجا و حرف بیجا که باعث تخریب مجلس ملی باشد ، باین شش لول تو را میکشم ، و ریشه تو را خواهم کند ، ریز ریزت میکنم . حال خود میدانی بهر طریق که میخواهید خیانت بکنید .

صدراعظم فرمودند بحق همان قرآن قسم است که من خودم گمان نمیکردم سلامت در این مجلس برسم ، و بر گردم ، اما باز هم آمدم که بنمایم من در همه گونه همراهی حاضرم . دست کرد توی بغل خود چند پاکت در آورد و گفت اینها تمام رقعۀ قتل من است دارند ، چگونه میشود من خیانتی بکنم . آنهم که دیدید یا محرک داشتم یا نفهمیدم ، یا طمع نگذاشت .

بعد یکمرتبه این جمعیت و این مردم فریاد کردند ، زنده باد ملت ایران .

در مجلس ملی توی باغ و این عمارت جمعیت مردم که بودند در هر گوشه و اطراف نشسته دور یکدیگر و میگفتند بحمدالله تعالی که دولت قاجار به منهدم شد ، امیداست که انشاءالله چند صباح دیگر این قبیل اسمهم از میان خارج شود . اطلاعاً عرض شد .

